

در جستجوی راهبردی نو



دانا کسی است که قدر خود را بشناسد؛ و در نادانی مرد این بس که پایه‌ی خویش را نشناسد. از دشمن روی‌ترین مردمان بنده‌ای است که خدا او را به خود واگذارد، تا از راه راست به یک سو شود، و بی‌راهنما گام بردارد. اگر به کار دنیایش خوانند، چست باشد؛ و اگر به کار آخرتش خوانند، تنبل و سست باشد. گویی آن چه برای آن کار کند بر او بایسته است، و آن چه در آن سستی ورزد، از او ناخواسته.

امام علی (ع) «نهج البلاغه»

ساختار نظام سیاسی و فلسفه‌ی سیاسی و نظام اداری ایجاد کنند. سیاست تساهل مذهبی آن‌ها باعث شد تا گروه‌های مذهبی و نژادی مختلف در هم آمیزند. در این میان ایرانیان توانستند بار دیگر جای خود را در دستگاه‌های اداری بیابند.

با آغاز قرن شانزدهم میلادی، اروپا و آسیای باختری وارد دوره‌ی جدیدی از توسعه‌طلبی شدند و مرکز نقل نظام جهانی به این منطقه منتقل شد. پس از سقوط کنستانتینو پل در ۱۴۵۳ میلادی، شبه جزیره‌ی بالکان و دنیای عرب تحت سلطه‌ی عثمانی ادغام شدند. اما در شرق و در فلات ایران، توسعه‌طلبی عثمانی با مقاومت شدید قدرت جدیدی که خالق فلسفه‌ی سیاسی نوینی بود، مواجه شد. این قدرت جدید بنیان‌های خود را در هنگامه‌ی سقوط عباسیان، و در روند درازمدتی که جنبش‌های ملی-مذهبی طی کرده بودند، پی ریخته بود، و مذهب تشیع علوی، در دوران صفویه، به آیینی مسلط مبدل گردید. هرچند ساخت نظام سیاسی، و احیا مجدد مدار بسته‌ی حکومت‌های استبدادی شیعی‌ی علوی را به شیعه‌ی صفوی تبدیل کرد و از آن ابزاری برای مشروعیت بخشیدن به استمرار حکومت‌های خودکامه صفوی نمود. با هجوم افغانیان و فروپاشی سلسله‌ی صفوی سیاست‌های سنتی ایران با چالشی اساسی روبرو گردید. نادرشاه سعی بر آن داشت تا راه پشت سر نهادن موانع حرکت به جلوی دیپلماسی سنتی ایران را بجوید، اما آن چه که در قرن هیجدهم تداوم بقای ایران را سبب شد، بیشتر خارجی بودند؛ رقابت امپراتوری روسیه و عثمانی، باعث کاهش تهدیدات خارجی نسبت به ایران گردید. با آغاز قرن نوزدهم، ایران صحنه‌ی ساخت و ساز سیاسی و تاز سیاسی امپراتوری‌های روسیه و بریتانیا قرار گرفت. قرن نوزدهم جهان شاهد کشمکش‌های قدرت‌های اروپایی برای گسترش نفوذ خود در شرق از یک سو، و درگیری مداوم آنان با عثمانی از سوی دیگر بود. در این میان سلاطین قاجار اجباراً وارد یک بازی سیاسی بسیار پیچیده شدند که در واقع نقش عمده‌ای را در کشمکش‌های مزبور ایفا می‌کرد. در ابتدا سیاستمداران قاجاریه برای مقابله با سیاست توسعه‌طلبانه‌ی روسیه، متوجه حمایت فرانسه و سپس انگلستان شدند، ولی چون در عمل ناگزیر شدند امتیازات زیادی را به آن‌ها بدهند، درصدد اجرای سیاست‌های موازنه مثبت و منفی در روابط خارجی برآمدند. به طور کلی سیاست خارجی سلاطین قاجار را می‌توان به شکل زیر درآورد:

۱- برقراری تعادل بین قدرت‌های درگیر و به بازی گرفتن یکی از آن‌ها علیه قدرت مقابل. در این بازی‌ها ایران نباید به یک جناح تکیه بیشتری می‌کرد (موازنه‌ی مثبت).

رومیان و گرایش مردم ارمنستان به آن بود. در این جا بود که موبدان زرتشتی و پاسداران آیین مسیح دخالت ممتد خود را در مسائل سیاست خارجی آغاز کردند.

دخالت موبدان با ایذا و آزار مردمان ملل تحت ستم نیز همراه بود و باعث شد تا طبقه‌ی حاکم آنان را که به طور سنتی طرفدار امپراتوری ایران بودند، به ستوه آورده و به سوی امپراتوری رم سوق دهند. این امر در واقع آغاز انحراف از اصول سنتی سیاست خارجی ایران بود که توازن قوا را در داخل امپراتوری بر هم زد. انحرافات دیگری که از پیروزی‌های بزرگ نظامی در شرق و شمال غرب نشأت گرفته بود، انضمام «کوشان» و ارمنستان به امپراتوری ساسانی و از بین بردن دولت‌های حایل بوده است. خسرو پرویز هنگام تعقیب رومی‌ها در بین‌النهرین و سوریه، تمام حکومت‌های محلی مستقل را که طی نسل‌ها یک خط دفاعی نیرومند را علیه قبایل بدوی فراهم آورده بود، از بین برد و از آن پس زمینه را برای هجوم‌های موفقیت‌آمیز قبایلی که از هویت تاریخی چندانی برخوردار نبوده‌اند، فراهم ساخت. پس از فتح ایران به دست اعراب مسلمان، روابط خارجی ایران به عنوان یک کشور مستقل، تقریباً حدود شش قرن متوقف گردید. با ظهور دستگاه خلافت عباسی، دستگاه اداری آن‌ها به صورت نسخه دومی از نظام اداری شاهنشاهی قدیم ایران درآمد و سازمان‌های مالی، دادگستری و جنگ به شیوه‌ی ایرانی در پایتخت عباسیان احیا گردید. سیاست خارجی عباسیان نیز در واقع ادامه‌ی سیاست خارجی پادشاهان ساسانی بود مرادوه سیاسی و تجاری با امپراتوری روم شرقی، نگهداری از راه‌های تجاری قدیم، سیستم دولت‌های دست‌نشانده در سرتاسر مرزهای امپراتوری، تحمل اقلیت‌های مذهبی در داخل مرزهای امپراتوری، آن‌ها را نیز ناگزیر به راه شاهان ساسانی کشاند و در نتیجه اشتباهات آنان را نیز تکرار کردند.

تکرار مدار بسته‌ی استبداد و خودکامگی خلفاء عاقبت تضعیف قدرت مرکزی در امپراتوری عباسی را باعث شد، و بر اثر زوال قدرت، شبکه‌ی اداری قدرت خلیفه در سرتاسر امپراتوری رو به کاهش نهاد. با ظهور ترک‌ها و سرازیر شدن آن‌ها از آسیای مرکزی به امپراتوری عباسی، امپراتوری عباسیان رو به اضمحلال نهاد. آن‌ها نیز مغلوب سیستم‌های اداری شدند که سنگ بنای آن را ایرانیان پی‌ریخته بودند و سیاست سنتی ایران را در دیپلماسی بین‌المللی دنبال نمودند. مدار بسته‌ی حکومت‌های استبدادی بار دیگر و این بار از سوی پادشاهان ترک احیا گردید و آن‌ها نیز مقارن سومین دهه‌ی قرن سیزدهم میلادی با اتخاذ سیاست خارجی نامتناسب، زمینه را برای تاخت و تاز نیروهای مغول فراهم ساختند. مغول‌ها نیز نتوانستند تغییراتی را در

از تاریخ مدون چنین برمی‌آید که در سرتاسر دوران هزارساله‌ی پیش از میلاد مسیح، اقوام ایرانی دارای تماس‌هایی با دولت‌های گوناگون بودند و حیات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خاص خود را پدید آوردند. ایرانیان ضمن داشتن روابطی با مصر و یونان در روزگار باستان، با سرزمین بزرگ امپراتوری چین نیز مبادلات بازرگانی و فرهنگی داشته‌اند.

به هنگام فرمانروایی مادها در ایران، پادشاهان این دودمان به منظور گسترش قلمرو خویش به جنگ‌هایی با آشوری‌ها، سکاها و دولت لیدی دست بازیدند. اساساً در جهان کهن، ملت‌ها در حال انزوا می‌زیستند و با نظر دشمنی به یکدیگر می‌نگریستند و هر ملتی سعی آن داشت تا ملت دیگر را مغلوب و نابود سازد و جنگ یگانه وسیله و فرصتی بود که ملتی با ملت دیگر تلافی کند و زمینه‌ی ایجاد رابطه و آشنایی را فراهم سازد. پادشاهان هخامنشی، امپراتوری بزرگی را بنیان نهادند که مشرق آن ترکستان و افغانستان و سند، و غرب آن مصر و سوریه و آسیای صغیر بود. از جنوب، شبه جزیره‌ی عربستان را در بر می‌گرفت. در تاریخ روابط بین‌المللی، از کوشش به عنوان بنیانگذار قدیمی‌ترین شکل روابط سیاسی و خارجی در جهان یاد می‌شود.

پاسداری از حریم امنیت و بقای امپراتوری هخامنشی، از هدف‌های عمده‌ای بود که سیاست‌های کورش بر آن متکی بود. تاریخ نشان داده است که بسیاری از کسانی که بر ایران حکم رانده‌اند، دارای برداشتی مشابه از سیاست خارجی در دوران ایران باستان داشته‌اند. اساساً سیاست سنتی ایران به طور کلی از محورهای زیر برخوردار بوده است: ۱- گسترش طبیعی ایران ۲- ایجاد کشورهای حائل ۳- بهره‌گیری از متصرفات دولت در امر تجاری و سوداگری و تبدیل آن‌ها به مراکز تجاری ۴- اختلاط فرهنگی با فرهنگ‌های پیشرو هم‌جوار. چنین به نظر می‌آید که پاسداری از امپراتوری وسیع ایران در عهد باستان، جز با به کارگیری شیوه‌ای که آمیزه‌ای از جنگ و دیپلماسی بود، میسر نمی‌گردید. در دوران پارت‌ها و ساسانیان نیز اصول چهارگانه شکل گرفته در عصر هخامنشیان در طراحی دیپلماسی و سیاست خارجی ایران نقشی تعیین‌کننده داشته است، هرچند در دوره ساسانیان وجه مشخصه‌ی سیاست خارجی، وجود ارتشی منظم و تعلیم دیده بود که به عنوان اهرم قدرت، در پیش‌برد سیاست خارجی و اعمال حاکمیت دولت ساسانی در سرزمین‌های تحت سلطه به کار گرفته می‌شد، یکی از فاکتورهای نوینی که نقشی اساسی در سم‌گیری نهایی دیپلماسی ایران ایفاء نمود، پیدایش دین مسیح در میان

۲. ندادن امتیازات به هیچ‌یک از قدرت‌های بزرگ (موازنه منفی).

۳. ایران در هر فرصت می‌بایستی در جستجوی قدرت سومی برای کاهش فشارهای روس و انگلیس باشد.

ایران به لحاظ ضعف نظامی، قادر نبود سیاستی غیر از سیاست‌های فوق را اتخاذ نماید. و هنگامی که برای دادن امتیاز به یک قدرت تحت فشار سیاسی قرار می‌گرفت، و برای برقراری تعادل، امتیاز مشابهی را به قدرت دیگر واگذار می‌نمود. در خلال نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم، سیاست موازنه‌ی مثبت به صورت یک رشته امتیازات به قدرت‌های بزرگ ظاهر شد و سیاست موازنه‌ی منفی نتوانست میدان عمل پیدا کند. توسل به یک نیروی سوم برای خنثی‌سازی سیاست‌های روس و انگلیس نیز با فشار دو دولت سلطه‌گر با شکست روبرو گردید.

پس از استقرار مشروطیت در ایران، اقدامات مثبتی در صحنه سیاست خارجی ایران صورت گرفت. وقوع دو رویداد بزرگ تاریخی؛ جنگ جهانی اول و متعاقب آن انقلاب اکتبر روسیه، به سود ایران تمام شد. ایران نتوانست به قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس که ایران را به دو منطقه‌ی نفوذ در روسیه و انگلیس تقسیم کرده بود، اعتراض کند، اما در نهایت، پس از انقلاب روسیه، سیاست موازنه با شکست روبرو شد. با کناره‌گیری روسیه شوری از امور ایران، انگلیس در صدد برآمد که ایران را از لحاظ اقتصادی و نظامی کاملاً به انگلستان وابسته نماید. و بدین طریق اصل برقراری موازنه بین دو قدرت خارجی که قریب به یک‌صد سال در سیاست ایران اعمال می‌شد، کاربرد خود را از دست داد. این شرایط زمینه را برای عقد قرارداد ۱۹۱۹ بین ایران و انگلیس فراهم آورد. این قرارداد ایران را مستعمره انگلیس می‌نمود، اما بحران‌های ناشی از جنگ جهانی اول و تقبیح این قرارداد توسط مردم، فرصت طلایی را از بریتانیای استعمارگر گرفت. عاقبت رضاخان با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ انگلیسی‌ها به مقام نخست‌وزیری رسید و سپس در سال ۱۳۰۴ شمسی با عنوان رضاشاه بر تخت سلطنت نشست. با شروع جنگ جهانی دوم، رضاشاه در صدد برآمد تا سیاست موازنه را مجدداً احیا کند و به آلمان هیتلری گرایش یافت. شکست آلمان در جنگ جهانی دوم و شکست تلاش‌هایی که در راه احیای سیاست موازنه انجام گرفته بود، رضاشاه را در شهریور ۱۳۲۰ ناگزیر به استعفا نمود.

پس از پایان جنگ جهانی دوم، ترومن رئیس‌جمهور آمریکا، برای عملی نمودن نقش مسلط آمریکا در نظام جهانی و مقابله با شوروی و اردوگاه شرق و تهدید انقلابات، نظریه‌ی جدیدی را در مارس ۱۹۴۷، مبنی بر کمک‌های نظامی و اقتصادی به کشورهایی ارایه داد که به زعم آمریکا در معرض خطر کمونیسم قرار داشتند. ایران به علت موقعیت جغرافیایی خود در زمره‌ی این کشورها بود و آمریکا با توجه به اهمیت جغرافیایی و منابع نفتی ایران، در صدد تحکیم نفوذ سیاسی و نظامی و اقتصادی خود در ایران و از آغاز شکل‌گیری نظام دو قطبی شد. در تاریخ ۱۸ خرداد ۱۳۲۶ (۸ ژوئن ۱۹۴۷) قراردادی در خصوص فروش جنگ‌افزارهای آمریکایی به ایران امضا شد و نخستین محموله‌های آن در اسفند ۱۳۲۶ وارد ایران شد. از سوی دیگر محمدرضا تلاش می‌کرد تا با بزرگ جلوه دادن خطر کمونیسم در ایران، جناح تندرو و نظامیان آمریکا را به هواداری از خود وادارد و نهایتاً بدین وسیله ترومن را بیشتر تحت فشار قرار دهد. او در ۲۴ آبان ۱۳۲۸ به آمریکا سفر کرد تا نیت خود را به پیش برد. مقامات آمریکایی در این سفر به شاه توصیه کردند که برای مقابله با خطر کمونیسم در ایران، توجه خود را به اصلاحات اقتصادی و اجتماعی معطوف کرده و ارز مورد نیاز خود را از طریق افزایش درآمد نفت تأمین نماید.

ترومن در مورد اعطای کمک‌های اقتصادی و مالی به ایران، وعده‌های مبهمی داد. تجربه‌ی انقلاب چین سبب شده بود تا سیاستمداران آمریکایی در اوایل دهه ۱۹۵۰ در صدد یافتن رهبرانی نو و شبه روشنفکر در کشورهای جهان سوم باشند تا بتوانند از طریق آن‌ها اصلاحات مورد نظر خویش را در کشورهای پیرامونی پیاده کرده و به اصطلاح خطر کمونیسم را از آن مناطق دور کنند. شاه بدون توجه به این سیاست، علی منصور را که معروف به دوستی با دولت انگلستان هم بود در اسفند ۱۳۲۸ به عنوان نخست‌وزیر تعیین کرد. آمریکایی‌ها که با انتخاب او مخالف بودند از اعطای کمک‌های اقتصادی به ایران خودداری کردند و عاقبت کابینه علی منصور زیر فشار اقتصادی آمریکا سقوط کرد و سرلشکر رزم‌آرا بر سرکار آمد. اما سیاست‌های رزم‌آرا و نمایش‌های او در نزدیکی به شوروی و مبارزه با فساد هم شاه را بیمناک ساخت و هم روابط ایران و آمریکا را به پایین‌ترین سطح ممکن رساند. روابط آمریکا با حکومت ملی دکتر مصدق نیز دوگانه بود. در دوره ریاست جمهوری ترومن سیاستمداران آمریکایی سعی آن داشتند در درگیری بین انگلیس و ایران بر سر نفت خود را بی‌طرف بنمایانند. مکنگی معاون وزارت خارجه‌ی آمریکا در دوران ترومن گفته بود «ما می‌توانیم مطمئن باشیم که کرملین هیچ فرصتی را برای ماهی گرفتن از نفت گل‌آلود ایران از دست نخواهد داد، چون غیر از نفت ایران، این کشور پاداش بزرگ و سوق‌الجیشی خوبی برای شوروی است، کنترل ایران که مساحتی تقریباً معادل سرزمین‌های شرق رودخانه میسی‌سی‌پی در آمریکا را دارد. راه شوروی را برای راه‌های مواصلاتی کشورهای غیرکمونیست و اروپا باز می‌کند.» هرچند آن‌ها مانع خریداری نفت ایران توسط شرکت‌های آمریکایی شدند. اما با پیشنهاد انگلیس مبنی بر دخالت نظامی در ایران مخالفت کردند. پس از این که آیزنهاور از حزب محافظه‌کار و در دی ماه ۱۳۳۱ رئیس‌جمهور آمریکا شد و با توجه به این‌که در انگلستان نیز کابینه‌ی محافظه‌کار چرچیل در آبان ۱۳۳۰ در انتخابات پیروز شده بود، راه برای هماهنگی نهایی انگلیس و آمریکا، برای بی‌اعتبار ساختن ملی شدن نفت ایران فراهم شد. گردید سفیر آمریکا در تهران که تلویحاً از مصدق حمایت می‌نمود جای خود را به لوی هندرسن داد که مأموریت داشت تا در چارچوب سیاستی جدید کار کند. بدین سان زمینه‌ی کودتای مشترک آمریکایی و انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ فراهم شد. مصدق در اجرای اصل موازنه‌ی منفی، سعی داشت تا از یک سو آمریکا را رویاروی انگلیس قرار دهد و از سوی دیگر دو کشور رزم‌آرا را به مقابله با شوروی وادارد. همسویی نهایی آمریکا و انگلیس مانع تحقق هدف اول شد. علاوه بر آن در دوران حکومت ملی مصدق و در جریان ملی شدن نفت، بسیاری از سیاستمداران کشور، نقشی نو در آمریکا می‌جستند و عملاً متکی بر آمریکا شدند که این اتکا بر خلاف اصل موازنه‌ی منفی بود.

با کودتای ۲۸ مرداد شاه دوباره بر سر کار آمد و اختیار خویش و مملکت را به دست آمریکایی‌ها سپرد و عنوان بزرگترین متحد ایران را به آمریکا داد. شاه بعد از کودتای ۲۸ مرداد با تکیه بر درآمدهای نفتی و به بهانه‌ی مبارزه با خطر کمونیسم حکومت مطلقه‌ای را سازمان داد که به استبداد نفتی شهرت دارد، او در آستانه‌ی انقلاب هم‌ن نیز نقش خود را در کشور و منطقه و جهان این چنین می‌دید: «وظیفه‌ی من است که قوانین ایران را اجرا بکنم که هدفشان مبارزه با کمونیسم است و یک خطر مهلک برای ایران به شمار می‌رود. همان‌طور که برای سایر کشورهای خاورمیانه و غرب خطرناک است. هر وقت این خطر بر طرف شد، ما شاید بتوانیم قوانین خود را تغییر بدهیم. اما این کار به این زودی‌ها صورت نخواهد گرفت.»

انقلاب اسلامی بهمن بار دیگر و این بار با شعار نه

شرقی، نه غربی، راهبرد موازنه را در دستور کار رهبران سیاسی نظام قرار داد. اروپا آن نیروی سوم (فرضی) بود که در نظام دو قطبی و برای کاهش فشارهای دو ابرقدرت، دیپلماسی بعد از انقلاب در جستجوی آن بود. اما در عمل این نیروی سوم در بسیاری از جهات خود را با سیاست‌های آمریکا هم سو نشان داد و در تحریم اقتصادی و فشارهای سیاسی علیه ایران شرکت جست. با فروپاشی شوروی و تلاشی نظام دو قطبی و جوانه زدن نظام چندقطبی، بحران در رأس هرم نظام جهانی شدت یافت. و از سوی دیگر تضاد بین کشورهای مرکز نظام جهان سرمایه‌داری و کشورهای پیرامونی و نیز کشورهای نیمه مرکزی - نیمه پیرامون از حدت خاصی برخوردار گردید.

رشد بی‌سابقه‌ی چهار اژدهای زرد و چین در عرصه‌های اقتصادی و پیدایش قدرت‌های نوین اقتصادی در آسیا، فرصت جدیدی را برای نیروهای دیپلماتیک مستقل و ملی کشورهای پیرامونی فراهم آورده است. و این از فرصت‌های نادر تاریخی است که نایبستی آن را به سادگی از دست داد. در شرایط تاریخی نوین لازم است که دیپلماسی نوینی طرح‌ریزی شود و در این طرح مصلحت ملی مذهبی در نظر فرهنکی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مدنظر قرار گیرد.

متأسفانه در ایران، ساخت قدرت با بحرانی تاریخی روبروست و غالباً و در دوره‌های گوناگون تاریخی قدرت مؤلفه‌ای بوده است که راه توسعه کشور را سد نموده است. هنوز رابطه‌ی قانونمندی بین حکومت و دولت ایجاد نشده و دولت همه‌ی حکومت نیست. در ایران و در دوران معاصر بعد از شکست انقلاب مشروطه و حکومت ملی مصدق کمتر شاهد دولتی بوده‌ایم که از ابزار قانونی برخوردار بوده باشد تا بتواند برنامه‌های کلان اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را تحقق بخشد و عموماً با شبه‌دولت‌هایی روبرو بوده‌ایم که جزء ابزارهای حکومت به حساب می‌آمدند و وظیفه‌ی آن‌ها کمک به استمرار حکومت‌های مطلقه و استبداد نفتی بوده است. از فدای انقلاب دو گرایش عمده و دو صف‌بندی متفاوت در ارتباط با تعریف از حکومت و دولت و چگونگی ارتباط آن‌ها با هم، در سطح جامعه و در بین نخبگان سیاسی، روشنفکران و دانشجویان و حتا اخیراً و در جریان انتخابات ریاست جمهوری و در بین توده‌های مردم ایجاد شده است. گرایش اول که نیروهای سنتی راست‌گرا از آن حمایت می‌کنند، برای دولت نقش درجه پنجمی قائل‌اند و بر ساخت سنتی و کهنه و در منظر تاریخی، عقب‌مانده تأکید می‌ورزند. اینان در صددند تا دولت را تدریجاً از ساخت قدرت حذف و یا به شبه‌دولت تبدیل نمایند و راه باز تولید حکومتی مطلقه و استبدادی را با پوششی به ظاهر دینی، جستجو می‌نمایند. گرایش دوم در صدد است تا بر نقش دولت بیفزاید و از گذار دولت به شبه‌دولت جلوگیری به عمل آورد. مسلماً در گرایش دوم نیز طیف‌های متفاوتی وجود دارند و نسبت به استقلال ملی و عدالت اجتماعی و آزادی و جامعه‌ی مدنی از نظرگاه‌هایی متفاوت و چه بسا متضاد برخوردار می‌باشند.

گرایش‌ها و نظرگاه‌ها و وجود مراکز گوناگون قدرت مانع از آن شده است تا دیپلماسی ایران قادر گردد از انسجامی درونی برخوردار باشد و در شرایط تاریخی کنونی با حفظ مصلحت ملی زیست بی‌تنش و کم‌تنشی را در نظام جهانی، به بار آورد، و در بسیاری از اوقات، سیاست انزوای که در ذهن دیپلماسی بین‌المللی سیاستی ضد توسعه قلمداد می‌گردد، جای سیاستی ملی با پوشی همه‌جانبه را به خود اختصاص داده است. لازم است که همه‌ی اندیشمندان و کارگزاران سیاسی مستقل، ملی، مردمی و دلسوزان واقعی انقلاب را در راه تدوین راهبردی که به چالش‌های ملی و منطقه‌ای و بین‌المللی ما پایان خواهد داد فرا خوانیم. □